

نگاهی به چهار داستان عاشقانه که در فولکلور و موسیقی شرق خراسان روایت می‌شود؛

قصه سوزناک عاشقانی که سر به کوه و بیابان گذاشتند



به او لیخند می‌زند و نام روستایش را در ولایت غور، تکرار می‌کند. لیخند دختر سیاه‌موی، جلالی را شوریده و عاشق می‌کند. او بار سفر می‌بندد و خود را روستایی که نامش را در خواب شنیده می‌رساند و سراغ دخترتری را می‌گیرد که موهای بلندی دارد. اهالی آن سامان که سراغ گرفتن از دخترهایشان را خوش نداشت‌اند، جلالی را از خود می‌رانند و جلالی در پی سیامو، آواره کوه و بیابان می‌شود و دوبیتی‌های سوزناک [۴] می‌سراید.

به هر بازار سودای جلالی دو لفلان سیامو، حلقه حلقه شده زنجیر بر پای جلالی جلالی عاشق روی سیامو اسیر چشم جادوی سیامو کند سجده جلالی از سر صق به محراب دو ابروی سیامو سرم افتاد به سودای سیامو دلم دارد تمنای سیامو سیامویان عالم خیل و خیل است نمی‌گیرد یکی جای سیامو اما از آن طرف کشمش‌خای قومی، جمعی از خانواده‌ها را از منطقه غور، راهی بادغیس می‌کنند؛ یکی از این خانواده‌ها مادری است که شوهرش به تازگی فوت کرده و همراه دختر جوانش، تحت سرپرستی برادرشوهرش قرار گرفته‌اند. قافله‌ای که آن‌ها، همراه آن راهی بادغیس هستند، از کنار منطقه‌ای می‌گذرد که جلالی، شوریده‌سر، در آن منطقه می‌گردد و آواز عاشقی می‌خواند. جلالی ناگهان در این قافله، سیامو، دختر رویاهایش را می‌بیند؛ نام او را بر زبان می‌آورد و از هوش می‌رود. وقتی به هوش می‌آید که قافله، منزل‌ها از او دور شده‌اند.

جلالی در پی سیامو می‌گردد و او را در میان آوارگان غور در بادغیس می‌باید. آوازه عشق جلالی، زندگی را بر خانواده سیامو در بادغیس تنگ می‌کند. آن‌ها به ناچار دورتر، در روستای برج‌آشکار منزل می‌کنند؛ اما سودای عشق، جلالی را هم به آن‌جا می‌کشاند.

شوق از موج دریا می‌زند سر شق لعل از سنگ خارا می‌زند سر طلوع صبحدم روی سیامو بر برج آشکارا می‌زند سر جلالی از اهالی روستا سنگ و سیلی فراوان می‌خورد و طعن و دشنام می‌شوند اما بر سر عشقش می‌ماند و می‌ماند. سرانجام سوز ناله‌های جلالی، دل خانواده سیامو را نرم می‌کند و آن‌ها دخترشان را به جلالی می‌دهند.

سیامو همچو کبکی کرده پرواز میان کوه و صحرا داده آواز جلالی بود دمی در کمینش به جنگ آورد او را مثل شهباز جلالی و سیامو به هم می‌رسند اما گرگ قضا، در کمین آن‌هاست. چند ماهی از ازدواج دو دلواده نمی‌گذرد که جلالی بیمار می‌شود. بیماری‌ او، بدتر می‌شود و جلالی یقین می‌کند که از این بستر برخواهد خواست.

اگر مردم سیاموی وفادار به خاکم کی به کس محتاج مگذار شهید عشق را غسل و کفن نیست طریق عاشقی این است ای بار

او در بستر بیماری، سر بر پای سیامو می‌گذارد و جان به جان آفرین تسلیم می‌دهند... بهالدین، تنها فرزند سیامو و جلالی دو ماه بعد از مرگ پدر به دنیا می‌آید. سیامو، پای عشقش با جلالی می‌ماند و تا پایان عمرش ازدواج نمی‌کند. خواستگاری می‌کند و متعهد می‌شود که در تأمین اقتضات این زندگی مشترک، کوتاهی نکند.

به هجران بدل شده است. امیر که بریم به مزار ملامدجان

سیل گل لاله‌زار واوا دلبر جان...[واوا: صوتی از سر تحسین؛ معادل: به به]

امیر از همراهانش می‌خواهد تا دختر را حاضر کنند و پدرانه، از او می‌پرسد که این سوز عاشقی از کجا می‌آید؟ عایشه داستان عشقش به ملامحمد را تعریف می‌کند؛ عشقی که با سختگیری پدر عایشه، به هجران بدل شده است.

امیر که بریم به مزار ملامدجان سیل گل لاله‌زار واوا دلبر جان...[واوا: صوتی از سر تحسین؛ معادل: به به] در ولایت غور و منطقه بادغیس در شمال شرقی هرات رخ داده است. جلال‌الدین، پسر محمد یوسف مسکین در سال‌های آغاز جوانی، وقتی در مدرسه‌ای در بادغیس درس می‌خوانده، شبی، خوابی عجیب می‌بیند. او در خواب دخترتری را می‌بیند که موهای بلندی دارد؛ آن‌قدر بلند که از سر تا پایش را پوشانده است و حتی از قامتش بلندتر است. دختر در خواب

داستان‌های عاشقانه در سرزمین خراسان بزرگ، اگرچه ریشه‌ای عمیق در تاریخ دارند، اما به امروز امتداد یافته و هنوز هم در حال تولد هستند. این قصه‌ها، عمدتا در قالب دوبیتی‌ها، مانا و ماندگار شده‌اند که داستان‌های «ملامحمد و عایشه»، «سیامو و جلالی»، «فاطمه‌حسین بهلوری» و «مرتضا و سارک» از آن جمله‌اند.

عشق، همزاد آدمی است و همراه او از جهان مینویی به زمین آمده است؛ زمزمه عشق در گوش آدمی، زمزمه آشنایی است؛ صدایی آن‌جهانی که او را از خاک بر گرفته و به بهشتی عدنی نزدیک می‌کند که زمانی دیر، در آن زیسته است. از همین روست که قصه‌های عاشقانه، قصه‌هایی شنیدنی و خواستنی است. گویی همه این روایت‌های سوزناک، تکرار یک قصه ازلی و ابدی است؛ قصه‌ای که حقیقت است که روایت می‌کنند؛ و ادبیات از همین جا شکل می‌گیرد.

داستان‌های عاشقانه در همیشه تاریخ، مخاطبان فراوان داشته است؛ درست‌تر آن‌که انگار گوش آدمی، جز این صدا، صدای دیگری نمی‌شنود. هر کدام از این مخاطبان، در فرآیند هر کدام از آن روایت‌ها، عشق را دوباره و دوباره تجربه می‌کنند و از این تجربه‌های عمدتا سوزناک، در خلسه‌ای خواستنی غوطه می‌خور.

در این گوشه از سرزمین پهناور خراسان هم داستان‌های عاشقانه فراوانی در ذهن و ضمیر مردم، و گشت و شنید آن‌ها ثبت و ضبط است.

این سطرها درباره همین قصه‌های عاشقانه است که بویژه در شرق خراسان و در قالب دوبیتی، با ساز و آواز روایت می‌شوند.

پیش از پرداختن به آن دوبیتی‌ها و آن قصه‌های عاشقانه‌ا، ذکر چند نکته ضروری می‌نماید.

نخست آن که شرق خراسان در ایران کنونی، که شامل گستره‌ای از حوالی سیستان تا سرخس می‌شود و دست‌کم بخش‌هایی از سه استان سیستان و بلوچستان، خراسان جنوبی و خراسان رضوی را در بر می‌گیرد، در گذشته به ناحیه‌ای دارد که در حوزه فرهنگی شهر هرات (در غرب افغانستان کنونی) قرار گرفته است. هرات که در همه تاریخ، شهری صاحب تمدن و فرهنگ بوده، بویژه با شکل‌گیری حکومت تیموریان، بر تارک هنر و فرهنگ ایران‌زمین نفوذ و دور نیست اگر بگوییم رشتاتی از این صدرنشینی تا به امروزه‌روز رسیده است. تارکان تیموری می‌دانستند برای استیلای بر خراسان، از گزیر از پیوند فرهنگی با اهالی این سامان هستند؛ درست از همین منظر، شاه‌رخ‌شاه، مقر حکومت را از سمرقند به هرات آورد تا در قلب خراسان جای داشته باشد... هرات، زادگاه خواجه عبدالله انصاری، مدفن عبدالرحمن جامی و پایگاه کمال‌الدین بهزاد است. قصه‌های عاشقانه شرق خراسان، عمدتا در حوالی هرات رخ داده است و پیوندی ویژه با آن سامان دارد. دوم آن که در فولکلور شرق خراسان، قصه‌های عاشقانه همچنان و همچنان متولد می‌شوند و این مادر کهن‌سال، هنوز هم از زایش سترون نشده است. آن می‌توان از آن به عنوان تئوان قصه‌زایی یاد کرد، هنوز هم، بویژه در فولکلور شرق خراسان، جانی بالنده دارد. این جا، قهرمان‌های داستان‌های عاشقانه لزوما در زمانی نامشخص، یا گذشته‌ای نوزدگی نمی‌کنند؛ و اگر از روزگار «ملامحمد و عایشه» دیرزمانی می‌گذرد، از روزگار «سیامو و جلالی» آن‌قدرها نگذشته است، نوادگان «فاطمه حسین بهلوری» هنوز هم در خوف و تأیباد و تربت قصه‌ها زندگی می‌کنند و «مرتضا و سارک» تا همین سال‌ها، در عشق هم می‌سوخته‌اند.

گویی در خراسان هنوز هم قهرمان‌های قصه‌های عاشقانه به دنیا می‌آیند، قصه خود را خلق می‌کنند و آن را به ذهن و ضمیر مردم می‌سپارند. این نکته بسیار مهمی است که نباید از آن غفلت کرد. بویژه که مطالعه فرآیند تولد یک داستان عاشقانه در فولکلور، فرصت مغتنمی است که از قیل آن می‌توان به دریافت‌های فراوانی درباره سیر تطور قصه‌ها در ادبیات فولکلوریک رسید.

سوم؛ قصه‌های عاشقانه در خراسان عمدتا در قالب دوبیتی‌ها، مانا و ماندگار شده‌اند. آن چه به دوبیتی جان می‌دهد جوهره ناب و احساس زلالی است که در آن جریان دارد؛ از این رو نمی‌توان به برسانیدگان آن خرده گرفت که چرا بعضا به مولفه‌های عروضی مثل وزن یا قافیه کم‌توجهی کرده‌اند؛ هرچند در بسیاری از موارد، تسلط بر لهجه و آشنایی با چگونگی تلفظ حروف و واژه‌ها در یک گویش، کمک می‌کند تا نقایص عروضی در دوبیتی‌هایی که به آن گویش سروده شده‌اند، کمتر رخ بنماید.

دوبیتی‌ها با شعری روبرو هستیم که از جانی شیفته برخاسته است و همین شیدایی، گاه مجال را برای قافیه‌اندیشی و تأملاتی از این دست تنگ می‌کند. حتی اگر شاعر دوبیتی‌سرا هم توجه کافی به وزن و قافیه و ردیف داشته باشد، رواج یک دوبیتی در میان علاقمندان و دهان به دهان گشتن آن، و نیز نبود نسخه مکتوب، می‌تواند زمینه را برای عدول از هنجارهای عروضی فراهم آورد.

ایرادهای عروضی هم جزئی از ویژگی‌های دوبیتی است و کسی نمی‌تواند و نباید آن را پنهان کند.

داستان‌هایی که سینه به سینه روایت شده‌اند
این سه نکته را به عنوان پیش‌درآمد داشته باشید تا به اصل قصه‌ها بپردازم. چهار قصه‌ای که روایت می‌کند، داستان‌هایی است که دوبیتی‌های آن‌ها هنوز هم ورد زبان مردم و خنیاگران خراسانی (دوتاری‌ها) است. همین دوبیتی‌هاست که در «کله‌فریاد»ها خوانده می‌شود؛ گونه‌ای آواز اساطیری که در جغرافیای وسیعی از خراسان خوانده می‌شود؛ در موسیقی شرق خراسان (به محبورت تربت جام) عموما می‌توان کله‌فریادها را ذیل «سرحدی» و «سرحدی‌خوانی» جمع کرد. روایت‌گری (یعنی این که خنیاگر قصه‌ای را با ساز و آواز از ابتدا روایت کند و به انتها برساند) اگرچه در سوزن‌های خراسان ریشه‌دار است و هنوز هم، کم و بیش، می‌توان از آن سراغ گرفت، اما در اجرای سرحدی، صرفا دوبیتی‌هاست که به فراخور حال، خوانده می‌شوند؛ گویی به شکلی از پیش تعیین شده، بنا بر این است که مخاطب با همه این داستان‌های عاشقانه آشناست و هر دوبیتی، صرفا کلیدواژه‌ای است که گوشه‌ای از آن روایت را یادآوری می‌کند.

روزنامهصبح ایران

توجه همه جوان‌های بهلوری قرار می‌داده و جایی برای عشق جوانی غریبه باقی نمی‌گذاشته؛ بماند که فاطمه، خودش را و ایش را سر تر هم می‌دانسته.

برو ای علی‌خان گنده مادر (گنده: زشت‌رو) مکن پای خو را از شال درازتر
مه خو بهتر ز تو بودم و هستم
که بهلوری بوده از بومدی سر
الا! فاطمه‌حسین بلوری‌ام
میان کل ایران مشهوری‌ام
به گفتار خود ملا علی‌خان
گل صد برگ در باغ زری‌ام

با این وجود علی‌خان اگر می‌توانسته فاطمه را به دست بیاورد، داماد بهلوری‌ها می‌شده و علاوه بر رسیدن به عشقش، به موقعیت اجتماعی مناسبی در میان طایفه خودش هم می‌رسیده. علی‌خان گفت سر ریگ درازم

سوار اشتر و بالائی حجازم (حجاز: شتر قابل سواری کردن)
اگر فاطمه حسین از من بگردد
میان ایل خود من سرفرام
مرک یاک لعل و دو مرجان بگوین
مرآ عاشق به فاطمه جان بگوین

اگر من عاشق فاطمه نباشم
مرآ خاکستر دِگدان بگوین(دگدان: دیگدان؛ اجاق)

علی‌خان، بی‌توجه به سردمهری‌های فاطمه، همچنان می‌کوشد تا این دختر جوان را به دست بیاورد.

چراغ توری که بَم سقف سرائِه
برای فاطمه دندون طلايِه
برن با مادر فاطمه بگوین
که آخر دختر تو مال مايِه
اما مانع مهم دیگری هم بر سر راه علی‌خان بلوچ بوده و آن اینکه علی‌خان، سنی‌مذهب بوده و فاطمه، شیعه‌مذهب؛ و تعصبات مذهبی در آن روز و روزگار، وصلت این دو جوان را ناممکن می‌کرده؛ علی‌خان اما همچنان می‌کوشد تا جایی در دل فاطمه پیدا کند.

بیا ای فاطمه فلفل‌زبونم
تنوری تافته‌ای مو در میونم
تنوری تافته‌ای از کنده تاغ (تاغ: گونه‌ای درخت در مناطق کویری)
که هر دم می‌زنه آتیش به جونم
به روی آسمان گرد و غباره
علی‌خان بومدی بادی سواره (بادی: شتر تیزرو) جلوییگر، جلو بادی‌ر نگیرن
که خانه‌ی فاطمه جان بَم یک کناره
که فاطمه‌ی بهلوری یار گل من
میان هر دو سینه، منزل من
اگه یک شو به او منزل بخوایم
دگه آرمون نمونه بَم دل من(آرمون: آرمان: آرزو؛ حسرت) [۸]

با این وجود، آن‌چنان که از لابه‌لای دوبیتی‌ها می‌شود فهمید، فاطمه اگرچه در ابتدا توجهی به عشق علی‌خان نداشته، اما در ادامه وقتی سماعت عاشقانه او را می‌بیند، گرفتار عشقش می‌شود.

علی‌خان بار کردی، بار بنداز
سر هر کوچه‌ای یک نار بنداز
سر هر کوچه‌ای یک نار شیرین
برای فاطمه خال‌دار بنداز
سر چاهائی بلوری، او نداره (وا: آب)
دو چشمای مست فاطمه خُو نداره (خو: خواب)
برن با مادر فاطمه بگوین
قلم در دست فاطمه رُو نداره (رو نداره: روان نیست)

اما سرانجام خانواده فاطمه که رسیدن این دو جوان به یکدیگر را غیرممکن می‌دانسته‌اند، تصمیم می‌گیرند او را به یکی از جوان‌های بهلوری بدهند... خبر وصلت فاطمه به علی‌خان می‌رسد و علی‌خان سر به کوه و بیابان می‌گذارد.

که فاطمه‌ی بهلوری، عروس کردن مرا بی‌عید و بی‌نوروز کردن
مه که چراغ بومدی‌ها
مثال کنده‌ای نیم‌سوز کردن
سینجائی راه تربت، دانه کرده (سینجا: پستجه‌ا؛ گیاهان اسپند)

غم فاطمه، مو ره دیولنه کرده
شما مردم نمی‌دون بدونن
که فاطمه شوهر بیگانه کرده
خاوندانو مو رن موی فاطمه
زَمَ قلعه در دور روی فاطمه
خاوندانو مو رن کختن تیزر
زَمَ خود را به سینه‌ی شوی فاطمه
علی‌خان آواره کوه و کمر می‌شود و هر جا که می‌رسد با نوای نی، عشق فاطمه را در قالب دوبیتی فریاد می‌زند. [۸]

یکی از مقام‌های نظامی منطقه، که ظاهراً چشم طعم به فاطمه داشته، جایی او را تنها می‌یابد و به بهانه قانون منع حجاب که همان‌روزها دستورش از تهران رسیده بوده، می‌خواهد متعرض فاطمه شود. دختر رشید بهلوری اما با مرد نظامی درگیر می‌شود، تفنگش را از او می‌گیرد و با همان تفنگ، او را می‌کشد.

بزرگان بهلوری، چاره را در فرار فاطمه می‌بینند و ساعتی بعد، پیش از رسیدن پاسبان‌ها، او را تنها، راهی آن‌سوی مرز می‌کنند. فاطمه از منطقه می‌گریزد تا بعدها همسر و فرزندانش هم به او ملحق شوند.

این که فاطمه در افغانستان، علی‌خان را می‌بیند یا نمی‌بیند معلوم نیست؛ اما همین که دست روزگار فاطمه را آواره همان‌جایی می‌کند که روزگاری علی‌خان را به خاطر انتساب به آن‌جا از خودش رانده بود، در عبرت‌گنجانی قصه فاطمه، کالی است.

فاطمه مدت‌ها در افغانستان می‌ماند و بعدها با رفتن رضاخان، به کشور برمی‌گردد.

داستان مرتضا و سارک

مرتضا جمشیدی، اصالتا اهل بادغیس افغانستان است. او به همراه ایل و طائفه‌اش در سال‌های کودکی به سرحدات جام کوچ می‌کنند و همین‌جا ساکن می‌شوند. مرتضا در روستای رضاباد (در گویش محلی: رضاباد)، چوپانی می‌کند. رمه‌ای که او چوپان آن است متعلق به یکی از مالدارهای افغانستانی است که با خانواده‌اش در همان رضاباد ساکن هستند. صاحب رمه، بالاخان‌های

را هم در گوشه حیاطش به مرتضا می‌دهد تا هر وقت که در روستاست، بتواند آنجا استراحت کند. مرتضا از پنجره‌های کوچک همین بالاخان، سارک (تغییر یافته واژه سارا، از سر تحسین) دختر جوان صاحب‌خانه را می‌بیند و عاشقش می‌شود.

مرتضا ماجرای عشقش را به خانواده می‌گوید و آن‌ها برای خواستگاری سارک به رضاباد می‌آیند. پدر سارک می‌خواهد تا خانواده جمشید به عنوان شیربها، شماری گووسفند به او بدهند اما آن‌ها پخشیدن گووسفند را خوش ندارند؛ در عوض حاضر می‌شوند پولی معادل همان گووسفندها بپردازند. پدر سارک کوتاه نمی‌آید و خانواده مرتضا هم حاضر نمی‌شوند از باور قدیمی‌شان دست بکشند.

دو دلاده، از هم جدا می‌مانند. پدر سارک بزودی دخترش را به عقد جوانی از جوان‌های روستا در می‌آورد.

مرتضا آواره کوه و کمر می‌شود و آوازخوانی پیشه می‌کند. مشهور است که مرتضا بدون به زبان آوردن نام سارک، نمی‌تواند بیثی بخواند. او همه دوبیتی‌ها را با عبارت «بیا سارک...» شروع می‌کند. شبی از شب‌ها، مردی از رضاباد که آوازه آوازهای سوزناک مرتضا را شنیده بوده، مجلسی ترتیب می‌دهد تا صدای این خواننده شوریده را بشنود. او شماری از خواننده‌های دیگر را هم دعوت می‌کند تا همراه او آواز بخوانند. مرتضا بی آن که بداند قدم به خانه سارک می‌گذارد.

سارک و مرتضا پس از سال‌ها، ناگهان دوباره با هم روبه‌رو می‌شوند و مرتضا می‌فهمد که امشب مهمان شوهر سارک است. خواننده‌ها هر کدام آوازی می‌خوانند تا نوبت مرتضا می‌شود اما مرتضا که نمی‌تواند بدون به زبان آوردن نام سارک، آوازی بخواند، از خواندن امتناع می‌کند. شب به نیمه می‌رسد اما مرتضا لب باز نمی‌کند تا آن که سارک، گریان به اتاق می‌آید و از مرتضا می‌خواهد که آواز بخواند. شوهر سارک هم که می‌فهمد مرتضا، عاشق سارک بوده، اصرار می‌کند و مرتضا سوزناک‌ترین نغمه‌هایش را آن شب، در برابر سارک می‌خواند... [۱۰]

بیا جانا که بی تو جان ندارم
بمردم از غمت، آرمان ندارم
به مثل دیمکان ملک بادغیس(دیمکان: زمین‌های دید)
بسوختم، حاجت باران ندارم
سر پل رضاباد در کمینم
که سارک جان بدر شه، اور ببینم(اور: او را)
که سارک جان به در شه، خرمن گل
به دور خرمن او خوشه‌چینم
به سر چادر ابلق داره سارک [۱۱]
دو چشمائی مست مطلق داره سارک
مرتضا پیر شده از پا فتاده
دعای او ناخو داره سارک

سارک چندسال پیش به‌رحمت خدارفته، امامرتضا جمشیدی هنوز فرقیده حیات‌است و در پیران‌سری، عمر می‌گذراند. او ملکه‌هایی در بادغیس افغانستان دارد و حالا پس‌از سال‌هازندگی در تربت جام،برای آبادی آن‌زمین‌ها، به‌افغانستانبرگشته‌است.

۱- جشن گل سرخ، یا جشن گل سوری، یا جشن گل، از جمله جشن‌های کهن خراسانی است و به نظر می‌رسد بی‌ارتباط با «اردیبهشتگان» نباشد. در متون تاریخی از جمله در تاریخ بهقی به این جشن اشاره شده است. جشن گل که معمولا از نوروز تا ۴۰ روز پس از آن برگزار می‌شده، هنوز هم در بخش‌هایی از قلمرو زبان و تمدن فارسی، با پاره‌ای از آیین‌ها، برگزار می‌شود. در شهر مزار شریف در ولایت بلخ در افغانستان کنونی، همین جشن است که با عنوان «هیله گل سرخ» برگزار می‌شود؛ و مراد از گل سرخ یا «گل سوری»، مقداری شایق است که هر بهار در دشت‌های اطراف مزار شریف، فراوان می‌رود.
۲- درخوایش دوبیتی‌های خراسانی توجه به یک نکته ضروری است و آن، وجود فراوان «هی»هایی است که همراه با سکون تلفظ می‌شوند. تلفظ این حرف، مثل تلفظ «هی» در کلمه «چای» یا «های» با سکون همراه است. ظاهرا، در این «هی» به عنوان «بای خراسانی» یاد می‌شود. این «هی» در شعر مهدی اخوان ثالث هم فراوان آمده است.
۳- چراغ‌های روغنی شامل یک قتیله و یک روغندان، ظاهرا وسیله‌ای بوده که با آن روشنایی مختصری تولید می‌شده. مردم در قدیم همانند اهدای شمع، اهدای چراغ روغنی را هم برای اماکن مذهبی نذر می‌کرده‌اند؛ هرچند به گفته محمدجواد شایخی، پژوهشگر فولکلور و نویسنده کتاب «فرهنگ مردم شایخی و باختر»، چراغ روغنی، مثل شمع، کالایی یک بار مصرف بوده و شامل ظرفی سفالی و مقداری الیاف یا پنبه آغشته به روغن بوده که یک بار می‌سوزاند و تمام می‌شده است.
۴- دوبیتی‌هایی که در داستان سیامو و جلالی خوانده می‌شود در عین سوزناکی، با معیارهای شعری، دوبیتی‌های محکمی هم هست. این استحکام مطلقا به برسانده آن‌ها بازمی‌گردد که احتمالا استعداد شاعری داشته و با معیارهای شعر آشنا بوده. واقعیت آن که میزان استحکام دوبیتی‌ها در داستان‌های مختلف، یکسان نیست.
۵- خانم هیلی چپانسیوری، از پژوهشگران فولکلور در افغانستان (مجری تلویزیون) در پژوهش‌هایی که درباره این داستان انجام داده، نوادگان سیامو و جلالی، از ملاقات کرده و قصه را از زبان آن‌ها هم شنیده است.

۶- فاطمه‌سا محطاری، نوه دختری فاطمه‌حسین بهلوری است و در روستای چابرجی تأیباد ساکن است؛ (درملاقاتی که با این بانوی کهن‌سال داشتم، او داستان مادربرگش را برایم روایت کرد که خلاصه‌اش، همین روایتی است که اینجا آورده‌ام). احمد بزرگداشت بهلوره فاطمه‌حسین بهلوری است که در روستای منصوریه تربت جام ساکن است و معلمی است سخت‌کوش و مستندی از زندگی و تلاش‌هایش برای دانش‌آموزان آن سامان ساخته شده است. او هم این روایت را به نقل از مادرش که نوه دیگر فاطمه حسین بوده، تأیید کرد.
۷- فاطمه‌ها در منطقه‌ای وسیع در سیستان و بلوچستان، خراسان جنوبی و خراسان رضوی ساکن شده‌اند. شاخه‌های از بهلوری‌ها در استان‌های دیگر هم ساکن هستند.
۸- آرمان دقیقا به معنای آرزوی برآورده نشده و حسرتی است که بر دل مانده است و هیچ ارتباطی به واژه «آرمان» ندارد.
۹- مقام «علی‌خانی»، یک شیوه و لحن آوازی است که در آن دوبیتی‌هایی خوانده می‌شود که علی‌خان در عشق فاطمه سرورده. این مقام بویژه در گذشته، با این اجرا می‌شده است. از میان استادان موسیقی مقامی در تربت جام، استاد غلام‌رسول صوفی، اجراهایی شنیدنی از مقام علی‌خانی دارد.
۱۰- این روایت به نقل از غلام‌نبی عطایی است که در روستای «هاردیوشی» تربت جام ساکن است. مرتضا از دوستان صمیمی او است. در ملاقاتی که با او داشتم، این قصه را که به گفته خودش بارها از زبان خود مرتضا شنیده، روایت کرد؛ که خلاصه‌اش را اینجا آورده‌ام.
۱۱- دوبیتی‌های سارک بویژه آن‌هایی که واژه سارک یا واژه مرتضا در آن‌هاست، دوبیتی‌های چندان محکمی نیست و بویژه در عمده موارد، از وزن، به عنوان یکی از محوری‌ترین ارکان عروض، عدول کرده است.

خبر

آغازمرحله دوم فروش اینترنتی

حمایت گسترده از اصناف کرونافاده

قائم‌مقام وزیر صمت‌از آغاز مرحله دوم فروش‌های اینترنتی از امروز (۱۶فروردین ۹۹) خبر داد و گفت: حمایت جدی از واحدهای صنفی که در شب عید نتوانستند فروش خوبی داشته باشند، در این قالب صورت می‌گیرد.

سه هدف اصلی برگزاری فروش‌های اینترنتی

قائم‌مقام وزیر صنعت، معدن و تجارت افزود: در این فروش‌ها، سه هدف اصلی دنبال می‌شد که از جمله آن، تلاش برای تشویق مردم به خانه ماندن به منظور مهار و کنترل ویروس کرونا، تقاضاهای معطل مانده از کسب و کارهایی که به دلیل وضعیت کنونی امکان فعالیت نداشته یا مشتری چندانی نداشتند و در عین حال، برای فروش‌های پایان سال برنامه‌ریزی کرده بودند و در نهایت، تأمین نیازها و مایحتاج مورد نیاز مردم در شرایطی بود که از آنها تقاضا می‌شود از خانه خارج نشوند. وی خاطرنشان کرد: به هر حال وقتی که به مردم گفته می‌شود که از خانه خارج نشوند، باید مایحتاج آنها را تأمین کرد؛ بنابراین بهترین راه‌حل فروش اینترنتی است که البته اجرای آن سوزی وزارت صنعت، معدن و تجارت، با اهداف بلندمدت می‌شود؛ بنابراین اگر فرهنگ فروش‌های اینترنتی در میان مردم جا بگیرد تا به جای حضور در بازارها، به صورت غیرحضوری و اینترنتی خرید کنند، آنگاه می‌توان این بخش از اقتصاد را نیز توسعه داد و علاوه بر کمک به اقتصاد ملی، مزایای مترتبه‌ای هم در پی دارد.

مرحله اول فروش‌های اینترنتی چگونه بود؟

مدرس خیابانی با برشمردن شاصه‌های برگزاری مرحله اول فروش‌های اینترنتی گفت: در مرحله اول فروش‌های اینترنتی که دو شاخصه داشت، بیش از ۳۰۰ فروشگاه مشارکت کرده و در عین حال، ۶ هزار واحد صنفی که تا به حال فروش اینترنتی نداشتند به این جمع پیوستند؛ این در حالی است که فروش‌های اینترنتی این فروشگاه‌ها در طول اسفند ۹۸ نسبت به اسفند ۹۷، معادل ۲۳۶ درصد رشد داشته و در عین حال، ظرف یک هفته نیز، انواع فروشگاه‌های مشارکت‌کننده بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ درصد فروش را تجربه کرده‌اند. این مقام مسئول در وزارت صنعت، معدن و تجارت خاطرنشان کرد: در مرحله دوم طرح فروش اینترنتی از روز شنبه ۱۶ تا ۳۱ فروردین ۹۹ آغاز می‌شود که این مرحله، چند تفاوت با مرحله اول دارد؛ به این معنا که وزارت‌خانه‌های صنعت، معدن و تجارت و ارتباطات که تا پیش از این، هر یک به صورت جداگانه، این اقدام را انجام می‌دادند، در مرحله دوم، در قالب یک همکاری و هم‌افزایی مشترک، فروش اینترنتی را به صورت مشترک و بر اساس مصوبه کارگروه اقتصادی ستاد ملی مقابله با کرونا به صورت هم‌زمان انجام خواهند داد. وی ادامه داد: کمیته سیاستگذاری برگزاری فروش اینترنتی با مسئولیت وزارت صمت و عضویت وزارت ارتباطات، معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری، بانک مرکزی و سازمان صدا و سیما تشکیل شده و البته تفاوتی به با مرحله قبل دارد و آن، اینکه کار اجرایی بروتن‌سپاری و به تأیید هیئت سراسری کسب و کارهای اینترنتی با این هدف سپرده شده که استفاده بهتر و بیشتر از توان و پتانسیل بخش خصوصی صورت گیرد، چراکه این اقدام می‌تواند فروشگاه‌های اینترنتی عضو این اتحادیه را نیز به صورت گسترده پای کار آورده و نگاه تخصصی‌تری را به جشنواره حاکم نماید.

ورود فروشگاه‌هایی که تاکنون فروش اینترنتی نداشته‌اند

به گفته قائم‌مقام وزیر صنعت، معدن و تجارت، این جشنواره تحت نظارت اتاق اصناف ایران قرار می‌گیرد؛ چراکه هدف اصلی فروش اینترنتی، اتصال فروشگاه‌هایی است که تا به حال فروش اینترنتی نداشته‌اند؛ ضمن اینکه هدف آن است که سقف فروش اینترنتی اضافه شود و دیگر هدف این است که کسب و کارهای سنتی و محلی که قدرت عرضه نداشته‌اند، در طرح فروش‌های اینترنتی فضا فروش بیابند. وی با برشمردن ویژگی‌های دوخت جدید فروش‌های اینترنتی خاطرنشان کرد: درست مثل مرحله اول، بسته حمایتی پشتیبان این جشنواره در نظر گرفته شده است؛ به نحوی که آدرس خرید از جشنواره فروش اینترنتی به سایت بازارگاه ایران تغییر یافته است و علاوه بر آن، به خاطر هم افزایی و انجبار مشترک با صدا و سیما، نیز تبلیغات گسترده‌ای صورت می‌گیرد تا مردم از منزل خارج نشوند؛ ضمن اینکه همچون مرحله اول، اینترنت رایگان در اختیار خریداران از فروشگاه‌ها به صورت اینترنتی است و تمامی این فروشگاه‌ها نیز دارای مجوز و نماد اعتماد الکترونیکی دارند.مدرس خیابانی گفت: قابلیت بست دادن کالا یک هفته مطابق با قانون تجارت وجود دارد؛ ضمن اینکه دستگاه‌های ناظر مثل نگرزاتر کامیونی، سازمان حمایت و دادستانی نیز به شکایات رسیدگی می‌کنند؛ ضمن اینکه خدمات ویژه‌ای نیز از سوی شرکت پست در مرحله دوم قرار دارد که با توان بیشتری حمل را به صورت ۲۴ ساعته انجام می‌دهند؛ ضمن اینکه همراه با بسته‌های ارسالی، بسته‌ای بهداشتی شامل ماسک و دستکش نیز همراه با پروتکل‌های بهداشتی برای مشتری ارسال خواهد شدوی افزود: مجوز حمل بار از سوی تاکسی‌های داخل شهری نیز از سوی وزارت کشور صادر شده و همچنان قرعه‌کشی و جوایزی نیز به خریداران اعطا می‌شود.قائم‌مقام وزیر صنعت، معدن و تجارت خاطرنشان کرد: به صورت بیینی می‌شود که بیش از ۳۰۰ فروشگاه جدید به پیشرفت اینترنتی دست می‌خورند؛ در این طرح مشارکت کنند؛ این در حالی است که در مرحله قبل بیش از ۶ هزار واحد اضافه شدند؛ اما به هر حال به صورت روزانه تعداد فروشگاه‌های تازه وارد به این طرح از سوزی اتاق اصناف ایران، رصد می‌شود؛ این در حالی است که عیار سنجش موفقیت این طرح از سوی اتاق اصناف ایران، میزان فروش‌های اینترنتی مشارکتی که برای فروشگاه‌ها سوخت بیدارکورد و هیئت آفروزد، پوشاک، کیف اینترنتی ثبت نام می‌شود، است.

مصوبه ستاد سوخت برای افزایش ۲۰ درصدی سهمیه ناوگان حمل و نقل طرح فروش اینترنتی
مدرس خیابانی گفت: با مصوبه ستاد سوخت، این دسته از ناوگان حمل و نقلی که در کالارسانی برای فروش‌های اینترنتی مشارکت دارند، ۲۰ درصد سهمیه سوخت بیشتری دریافت خواهند کردوی افزود: کمیته سیاستگذاری امروز شنبه جلسه تشکیل خواهد داد تا مشخصا راجع به حمل و نقل ناوگان درون شهری کنونی تصمیم‌گیری نماید.